

نظریه علی عمل دیویدسن

مهدی ناکری

تاریخ دریافت: ۸۵/۶/۲۶

استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

تاریخ تأیید: ۸۵/۷/۲۲

چکیده

بر اساس دیدگاه پوزیتیویست‌های منطقی، دلیل عامل برای عملش علت آن عمل است و تبیین عمل با دلیل، تبیین علی و قانون‌مند است. از سوی دیگر، ویتگنشتاین و فیلسوفان هم‌مسلك او منکر علیت دلیل برای عمل هستند و معتقدند تبیین عمل با دلیل، صرفاً تبیین عقلانی است، نه تبیین علی. نظریه علی عمل دیویدسن موضع میانه است، زیرا از یک سو، دلیل را علت عمل می‌داند و از سوی دیگر، منکر این است که رابطه‌ای قانون‌مند بین دلیل و عمل وجود داشته باشد. بنابراین برای دیویدسن، تبیین عمل با دلیل هم تبیین عقلانی است و هم تبیین علی. واژگان کلیدی: دیویدسن، نظریه علی عمل، تبیین علی، تبیین عقلانی، قانون، تعمیم

مقدمه

دیویدسن^۱ یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان تحلیلی معاصر است. علایق اصلی فلسفی او عبارتند از: عمل، ذهن و زبان، که مؤلفه‌های انسان‌شناسی فلسفی را تشکیل می‌دهند. در حقیقت توجه اصلی او به عمل است. انسان در عمل عمدی خود را به نمایش درمی‌آورد و انسان می‌شود. اگر بخواهیم نسب فکری دیویدسن را مشخص کنیم، باید تفکر او را از طریق کواپن به حلقه وین، به خصوص استاد کواپن یعنی کارنپ،^۲ و از طریق او و حلقه وین به ویتگنشتاین متقدم و از طریق او به راسل و فرگه^۳ برگردانیم. دیویدسن در اواسط قرن بیستم مطالعه و تحقیق در فلسفه را آغاز کرد. فلسفه در این زمان در آمریکا تحت تاثیر پوزیتیویست‌های منطقی حلقه وین بود. پوزیتیویسم منطقی از دو جهت تجربه‌گرا است. اول از این جهت که اولویت را به علم به خصوص علم فیزیک می‌دهد، علمی که الگو و مبنای سایر علوم دانسته می‌شود. دوم از این جهت که نقش اصلی را به تجربه حسی می‌دهد و تلاش می‌کند نشان دهد که چگونه می‌توان معنای گزاره‌ها را بر حسب تجربه‌هایی که آن گزاره‌ها را تأیید می‌کنند تبیین کرد. این دو جهت در این نکته شریکند که تحویل را ممکن می‌دانند: در یک جهت تحویل همه علوم به فیزیک و در جهت دیگر تحویل گزاره‌های معتادار به داده‌هایی درباره تجربه حسی.

1- Donald Davidson (1917-2003)

2- Rudolf Carnap (1891-1970)

3- Gottlob Frege (1848-1925).

از جهت اول، با رشد و موفقیت فیزیک، بسیاری از فیلسوفان آن را توصیف اساسی و بنیادی طبیعت دانستند و سایر علوم دقیق مانند شیمی را تابع آن قلمداد کردند. حتی روانشناسی را به عنوان علم مطالعه ذهن و رفتار انسان نهایتاً قابل تحویل به فیزیک دانستند (cf. Carnap, 1932: 165-98). به این ترتیب، مسئله رابطه ذهن و بدن به این صورت درآمد که آیا می‌توان امر ذهنی^۱ را به امر جسمانی و فیزیکی تحویل برد یا نه.

دیویدسن هرچند به سنت تجربه‌گرایی تعلق دارد، اما مانند کواین پوزیتیویسم منطقی را نقد می‌کند و از این مکتب فاصله می‌گیرد. درباره تحویل‌گرایی پوزیتیویست‌های منطقی، به نظر دیویدسن روانشناسی نه یک علم است، نه فی‌نفسه قابل تحویل به فیزیک است. او با قطع ارتباط سنتی بین ماده‌گرایی و تحویل‌گرایی از نوعی ماده‌گرایی غیرتحویلی دفاع می‌کند. به عبارت دیگر، در مقابل فیزیکیالیسم حداکثری آنها، دیویدسن با ابداع نظریه این‌همانی مصداقی ذهن و مغز^۲ از نوعی فیزیکیالیسم حداقلی دفاع می‌کند. نقطه جدایی دیگر دیویدسن از تجربه‌گرایی پوزیتیویست‌های منطقی درباره نظریه علی عمل است. دیویدسن درباره نظریه پوزیتیویستی که می‌گوید دلیل عامل علت عمل است، اصل نظریه را می‌پذیرد اما لوازمی را که بر آن در روانشناسی به عنوان یک علم مترتب کرده‌اند رد می‌کند.

دیویدسن در این دو مسئله، یعنی این‌همانی ذهن و بدن، و علیت دلیل برای عمل سعی می‌کند تا از لوازم نامطلوبی پرهیز کند که تصور می‌شود بر آنها مترتب هستند. او این کار را با ابداع نظریه‌ای درباره اعمال و حالات ذهنی انجام می‌دهد. بر اساس این نظریه، اعمال و حالات ذهنی مانند اشیای مادی امور جزئی هستند و می‌توانند توصیفات مختلفی داشته باشند.

موضوع این مقاله نظریه علی عمل آدیویدسن است، اما چون این نظریه بر سایر دیدگاه‌های دیویدسن مبتنی است، لازم است ابتدا به این دیدگاه‌ها به‌طور اختصار اشاره کنم.

الف) رویداد: ^۳ به‌طور کلی، رویداد عبارت است از یک تغییر زمان‌مند که در یک شیء واقع می‌شود. دیویدسن ادعا می‌کند که رویدادها به عنوان امور جزئی وجود دارند. وقتی یک درخت سیب رشد می‌کند، دست کم یک جزئی، یعنی آن درخت سبب وجود دارد. دیویدسن هنگامی که ادعا می‌کند رویدادها وجود دارند، و جزئی‌اند، ملتزم به وجود چیزی غیر از درخت است. به اعتقاد

۱- توجه به این نکته مفید است که در فلسفه ذهن به عنوان شاخه‌ای از فلسفه تحلیلی به جای سخن گفتن از ذهن و بدن، از امر ذهنی و امر فیزیکی یا جسمانی سخن می‌گویند. دلیل آن هم این است که سخن گفتن از ذهن و بدن چنین القا می‌کند که گویا جوهری یا ذاتی به این نام‌ها وجود دارد. در حالی که در تفکر جدید دیگر نه ذهن و نه بدن جوهر دانسته نمی‌شوند و اساساً تفکر جوهر‌گرا و ذات‌انگار کنار گذاشته شده است.

2- token identity of mind and brain

3- causal theory of action

4- event

دیویدسن، علاوه بر این درخت سیب، رویداد رشد کردن این درخت هم وجود دارد. این رویداد چیزی است که ما می‌توانیم، اگر نه به صورت فیزیکی، دست کم در قالب مفاهیم به آن اشاره کنیم و توصیفاتى درباره آن ذکر کنیم. در مقابل، برخی از فیلسوفان معتقدند که رویدادها جزئی نیستند، بلکه مانند اوصاف، کلی‌اند و مصداق دارند (cf. Chisolm, 1970).

یک ویژگی مهم امور جزئی این است که قابل توصیف مجدد هستند. بنابراین از رویداد واحد می‌توان توصیفات متعدد ارائه کرد. در حقیقت، دیویدسن بین رویدادها و توصیفات آنها تفکیک می‌کند. او می‌گوید بدون این تفکیک، سخن گفتن معمولی ناممکن می‌شود. «سخن گفتن روزمره ما از رویدادها، مستلزم استفاده مداوم از ایده توصیفات متفاوت از رویداد واحد است» (Davidson, 1980: 120).

یک شیء جزئی، مثلاً تابلوی نقاشی عصر عاشورای استاد فرشچیان را در نظر بگیرید. از این شیء واحد می‌توان توصیفات متعدد متفاوت و منطقاً مستقل ارائه کرد: «مشهورترین نقاشی استاد فرشچیان»؛ «یکی از نقاشی‌های مورد علاقه مردم ایران»؛ «زیباترین تابلوفرش اهدا شده به موزه آستان قدس رضوی»؛ «یک نقاشی رنگ روغن». همه این توصیفات بر این جزئی صدق می‌کنند؛ برخی از آنها به نحو انحصاری (مورد اول و سوم)، و برخی از آنها به نحو غیرانحصاری. رویدادها هم چون جزئی هستند، به همین نحو قابل توصیفات متعدددند.

ب) علیت: به اعتقاد دیویدسن، علیت رابطه‌ای است بین رویدادهای جزئی؛ یعنی دو طرف رابطه علی، رویدادهای جزئی هستند و گزاره علی در صورتی صادق است که رویدادهایی که واژگان حاکی از علت و معلول از آنها حکایت می‌کنند، در واقع با یکدیگر رابطه علی داشته باشند. البته، همانطور که اندکی قبل گفتیم، رویدادهای جزئی را می‌توان به انحصاری گوناگون توصیف کرد. اما از آنجا که گزاره‌ای که رابطه علی بین رویدادها را بیان می‌کند، رابطه بین خود رویدادها را بیان می‌کند، نه بین توصیفات آنها را، بنابراین تفسیر این توصیفات تأثیری در صدق و کذب گزاره علی ندارد. در واقع گزاره‌های علی جزئی، مصداقی هستند، یعنی می‌توان حدود آنها را با واژه‌های هم‌مصداق جایگزین کرد، بدون اینکه در صدق و کذب آنها تغییری حاصل شود.

دیویدسن همانطور که بین رویدادها و توصیفات آنها تفکیک می‌کند، بین علیت و تبیین علی نیز تفکیک می‌کند (Davidson, 1980: 149-162). تبیین علی عبارت است از تلاش برای تبیین وقوع رویداد بر حسب علت آن. تبیین علی، بر خلاف گزاره علی، به چگونگی توصیف رویداد حساس است و برای اینکه تبیین مناسبی داشته باشیم توصیف مناسبی از علت و معلول لازم است.

زیرا بر اساس نظریه قیاسی- قانونی درباره تبیین¹، تبیین علی یک رویداد از قیاسی تشکیل می‌شود که مقدمات آن عبارتند از: گزاره حاکی از وقوع علت آن رویداد و یک قانون علی کلی و نتیجه آن گزاره حاکی از وقوع آن رویداد است. و رویدادها هنگامی مصداق قوانین‌اند که به نحو خاصی توصیف شده باشند.

علیت و این‌همانی نسبت‌هایی هستند بین رویدادهای جزئی، مهم نیست آن رویدادها چگونه توصیف شده باشند. اما قوانین، زبانی‌اند، و در نتیجه رویدادها می‌توانند مصداق قوانین باشند، و از این رو، تنها به عنوان رویدادهایی که به فلان یا بهمان نحو توصیف شده‌اند، در پرتو قوانین قابل تبیین یا پیش‌بینی هستند. (Davidson, 1980: 215).

مورد توپ‌های بیلیارد را در نظر بگیرید. اگر حرکت یکی از آنها سبب حرکت دیگری شود در این صورت بنا بر نظر دیویدسن قانونی وجود خواهد داشت که رویدادهای مشابه اولی را به رویدادهای مشابه دومی مربوط می‌سازد. البته این قانون به احتمال زیاد یک قانون مکانیک خواهد بود، و مکانیک به عنوان یک علم حرفی از توپ‌های بیلیارد نمی‌زند. قوانین مکانیک بر حسب حرکت، سرعت، جرم، اصطحکاک و غیره شکل می‌گیرند. بنابراین، اگرچه قانونی در اینجا وجود دارد که این رویدادها مصداق آن هستند، اما این قانون شامل آن رویدادها، هنگامی که به عنوان «حرکت توپ آبی» توصیف شده‌اند نمی‌شود. برای اینکه رویداد جزئی مورد نظر ما مصداق آن قانون باشد، باید به عنوان «حرکت یک مجموعه جرم ج، با سرعت س...» توصیف شود. یکی از مثال‌های روشن دیویدسن این است:

فرض کنید توفانی، که در صفحه پنج روزنامه تایمز در روز دوشنبه گزارش شده، سبب فاجعه‌ای شده باشد که در صفحه سیزده روزنامه تریبون در روز سه‌شنبه گزارش شده است. در این صورت رویداد گزارش شده در صفحه پنج روزنامه دوشنبه تایمز سبب رویداد گزارش شده در صفحه سیزده روزنامه سه‌شنبه تریبون شده است. آیا ما می‌توانیم به دنبال قانونی بگردیم که رویدادهایی از این انواع را به یکدیگر مربوط می‌سازد؟ این تنها به همان اندازه، مضحک است که به دنبال قانونی بگردیم که توفان‌ها و فاجعه‌ها را به یکدیگر مربوط می‌سازد. البته قوانینی که برای پیش‌بینی دقیق این فاجعه لازم هستند هیچ ربطی به مفاهیمی مانند توفان و فاجعه ندارند. مشکل پیش‌بینی آب و هوا این است که توصیفاتی که رویدادها با آن توصیفات برای ما مهم‌اند «یک روز خنک با هوای ابری و باران در بعد از ظهر» ارتباط دوری با مفاهیمی دارند که در قوانین شناخته شده دقیق به کار می‌روند (Davidson, 1980: 17).

به طور خلاصه، دیدگاه دیویدسن درباره تبیین علی، دفاع از یک اصل برگرفته از هیوم است که او آن را ویژگی قانونی علیت می‌نامد. او می‌گوید در این اصل باید دقت کرد: «آن اصل می‌گوید

هنگامی که رویدادها به عنوان علت و معلول به یکدیگر مربوط می‌شوند، توصیفاتی دارند که به یک قانون مصداق می‌بخشند، اما نمی‌گویند که هر گزاره علی جزئی صادقی، مصداق یک قانون است» (Davidson, 1980: 215).

ج) قانون‌مند نبودن ذهن: یکی از اصول اساسی فلسفه دیویدسن این است که ذهن قانون‌مند نیست. مدعای او این است که حالات یا رویدادهای ذهنی، اموری مانند باورها، امیال، احساس‌ها و غیره، برخلاف حالات و رویدادهای فیزیکی، موضوع قوانین علمی نیستند.

دو نوع قانون را می‌توان فرض کرد که درباره امر ذهنی جاری می‌شوند: (الف) قوانینی که حالات و رویدادهای ذهنی را به حالات و رویدادهای فیزیکی مرتبط می‌سازند (قوانین روانی - فیزیکی): (ب) قوانینی که حالات و رویدادهای ذهنی را به حالات و رویدادهای دیگر مرتبط می‌سازند (قوانین روانی). قانون‌مند نبودن ذهن به معنای انکار هر دو نوع این قوانین است.

دیویدسن می‌نویسد:

«به واسطه تفاوت لوازم شاکله‌های ذهنی و فیزیکی، قانون دقیق روانی - فیزیکی وجود ندارد. یکی از ویژگی‌های واقعیت فیزیکی این است که تغییر فیزیکی را می‌توان با قوانینی تبیین کرد که آن را با سایر تغییرات و شرایطی که به نحو فیزیکی توصیف می‌شوند مرتبط می‌سازد. یکی از ویژگی‌های امر ذهنی این است که اسناد پدیدارهای ذهنی به [یک شخص] باید پاسخگوی پس‌زمینه دلایل، باورها و امیال شخص باشد. اگر هر یک از این دو قلمرو به منبع شواهد خودش وفادار باشد، ارتباط مستحکمی بین آنها وجود نخواهد داشت» (Davidson, 1980: 222).

د) مسئله ذهن و بدن: در مسئله ذهن و بدن، دیویدسن از سوی منکر دوگانه انگاری جوهری دکارت است که نفس را به عنوان جوهری مستقل پذیرفته است. اما از سوی دیگر، این‌همانی نوعی ذهن و مغز را نیز که دیدگاه قائلان به فیزیکالیسم حداکثری است نعی‌پذیرد.

بر اساس فیزیکالیسم حداکثری همه علوم را می‌توان به فیزیک تحویل برد و از آنجا که روانشناسی نیز یک علم است قابل تحویل به فیزیک است. تحویل روانشناسی به فیزیک به معنای این است که ویژگی‌های روانی، دست‌کم به لحاظ نظری، قابل تحویل به ویژگی‌های فیزیکی هستند. در ازای هر ویژگی روانشناختی، مانند باور به اینکه آب در صد درجه می‌جوشد، ویژگی، احتمالاً بسیار پیچیده‌ای، وجود دارد که متعلق به فیزیک بنیادین است و با آن یکی است. صورت قابل قبول‌تر این مدعا این است که گفته شود روانشناسی به طور مستقیم قابل تحویل به فیزیولوژی اعصاب است و آن هم به نوبه خود قابل تحویل به فیزیک است.

بر اساس نظریه این‌همانی نوعی^۱، ویژگی‌های روانی از طریق قوانین رابط به ویژگی‌های فیزیکی مربوط می‌شوند. قوانین رابط را که ویژگی‌های ذهنی و فیزیکی را به یکدیگر مربوط می‌سازند، می‌توان حاکی از این‌همانی بین یک نوع حالت ذهنی و یک نوع حالت فیزیکی دانست. قانونی که ویژگی‌های «ذ» و «ف» را مربوط می‌سازد، می‌گوید که هر چیزی که یک رویداد یا شیء از نوع «ذ» است، یک رویداد یا شیء از نوع «ف» است. بنابراین فیزیکالیسم حداکثری به این‌همانی نوعی منتهی می‌شود.

دیویدسن منکر نظریه این‌همانی نوعی است زیرا این نظریه با پذیرفتن قوانین رابط و پیوند دادن ویژگی‌های ذهنی به ویژگی‌های فیزیکی، اصل قانون‌مند نبودن ذهن را نقض می‌کند. در مقابل، دیویدسن با پذیرفتن فیزیکالیسم حداکثری، هرچند دوگانه‌انگاری جوهری را نمی‌پذیرد، اما وجود قوانین رابط که نوع ویژگی‌های ذهنی را به نوع ویژگی‌های فیزیکی تحویل می‌برد انکار می‌کند. یگانه‌انگاری غیرقانون‌مند یک نظریه این‌همانی مصداقی است. دیویدسن از نظریه‌اش درباره رویدادها به عنوان امور جزئی، و تفکیک بین رویدادها و توصیفاتشان برای ترکیب عدم تحویل‌گرایی با یگانه‌انگاری وجودی استفاده می‌کند. او معتقد است که هر رویداد جزئی ذهنی یک رویداد فیزیکی هم هست. اما این اعتقاد هیچ لازمه‌ای درباره نوع این دو رویداد ندارد؛ یعنی چنین نیست که اگر در موارد مختلف رویدادهای ذهنی از یک نوع بودند، رویدادهای فیزیکی که با آنها هم یکی هستند، از یک نوع باشند. بنابراین، اگر یک رویداد ذهنی خاص، مثلاً باور کنونی من به «ق»، با یک رویداد فیزیکی، مثلاً یک ارتباط سیناپسی، یکی باشد، صرفاً به این دلیل، نمی‌توان گفت که هر باوری به «ق» باید با آن نوع ارتباط سیناپسی یکی باشد، یا هر یک از مصادیق ارتباط سیناپسی با مصداقی از باور به «ق» یکی هستند.

نظریه علی عمل

پس از بیان این مقدمات، اکنون می‌توانیم به نظریه علی عمل دیویدسن بپردازیم. هنگامی که عامل عملی انجام می‌دهد، دلیل او برای انجام این عمل، علت آن عمل هم هست. افزون بر این، تبیین عمل با دلیل، تبیین علی است، نه صرفاً تبیین عقلانی، یعنی دلیل، عمل را صرفاً عقلانی نمی‌کند، بلکه افزون بر این، آن را تبیین علی هم می‌کند. دیدگاه دیویدسن در این مسئله از این جهت شاخص است که او در برابر موج فیلسوفان ویتگنشتاینی که منکر علی بودن تبیین با دلیل بودند ایستاد و علیه دیدگاه‌های آنها استدلال کرد.

او این بحث را ابتدا در مقاله «عمل، دلیل و علت» (از این پس: عدع) مطرح می‌کند. (عدع) این پرسش را مطرح می‌کند که وقتی دلیل، عمل را تبیین می‌کند، رابطه بین دلیل و عمل چیست؟ دیویدسن این رابطه تبیینی را «عقلانی‌سازی»^۲ می‌نامد: دلیل، عمل را با عقلانی‌سازی آن تبیین می‌کند. و یک دلیل یک عمل را عقلانی می‌کند اگر و فقط اگر عامل به آن دلیل آن عمل را انجام داده باشد.

نکته‌ای که توجه به آن لازم است معنای عقلانیت و عقلانی‌سازی است. منظور دیویدسن از عقلانیت صرفاً منطقی بودن و منطقی رفتار کردن است. شخصی عقلانی است که برای باورها و اعمالش دلیلی داشته باشد. دیویدسن چیزی بیش از این را در عقلانیت نمی‌گنجانند. از این رو عقلانی‌سازی یک عمل هم نمی‌تواند معنایی جز ارائه دلیل برای آن داشته باشد.

در زمان دیویدسن سنت غیر علی درباره تبیین عمل رواج داشت و عمدتاً پذیرفته شده بود که این تبیین، علی نیست. بحث در مقاله (عدع) حول این محور می‌گردد که چرا این رابطه نمی‌تواند علی باشد و چه نتایجی در اثر علی نبودن این رابطه به بار می‌آید. هدف اصلی دیویدسن در (عدع) «دفاع از موضع فیلسوفان باستان - و فهم مشترک - است مبنی بر اینکه عقلانی‌سازی نوعی تبیین علی است» (Davidson, 1980: 3).

دیویدسن در این مقاله از نکته‌ای آغاز می‌کند که مخالفان نظریه علی عمل هم آن را می‌پذیرند، و سپس برای موضع خودش استدلال می‌کند. اعمال عمدی را می‌توان بر حسب دلایل عامل تبیین کرد و دلیل، عمل عامل را عقلانی می‌سازد. این دیدگاهی است که هم قائلان وهم نافیان به نظریه علی به آن قائل هستند (cf. Mele, 2003: 70).

دیویدسن برای مدعای خود با دفاع از (۱) و (۲) استدلال می‌کند:

(۱) برای فهمیدن اینکه دلیلی، از هر نوع، چگونه یک عمل را عقلانی می‌کند، لازم و کافی است که دست‌کم به‌طور کلی دریابیم دلیل چیست و از چه مؤلفه‌هایی تشکیل می‌شود.

(۲) دلیل یک عمل علت آن است (Davidson, 1980: 4).

دلیل از یک جفت حالت ذهنی تشکیل می‌شود: یک باور و یک گرایش مثبت. گرایش مثبت اعم است

1- "Actions, Reasons, and Causes" in Donald Davidson, *Essays on Actions and Events*, Oxford: Clarendon Press, 1980.

فهم این مقاله چندان آسان نیست و به راحتی نمی‌توان استدلال دیویدسن را برای مدعایش از آن استخراج کرد. برای فهم این مقاله و استدلال دیویدسن برای علی بودن تبیین عمل با دلیل، رک:

Lepore, E. and MacLaughlin, B., (1985), "Actions, Reasons, Causes, and Intentions", in Lepore, E. and MacLaughlin, B. (eds) *Actions and Events: Perspectives on the Philosophy of Donald Davidson*, Oxford: Blackwell

2- rationalization

از: میل، خواستن، اصرار، اشتیاق، و انواع بسیاری از دیدگاه‌های اخلاقی، اصول زیبایی‌شناختی، جانبداری اقتصادی، قراردادهای اجتماعی، و اهداف و ارزش‌های عمومی و خصوصی تا جایی که بتوان آن‌ها را به عنوان گرایش‌های یک عامل نسبت به اعمالی از یک نوع خاص تفسیر کرد (Davidson, 1980: 5).

«گرایش»^۱ در اینجا هم شامل حالات ذهنی زودگذر می‌شود مانند میل آتی به نوشیدن یک نوشیدنی، و هم شامل حالات پایدار مانند خواست شخص برای موفقیت در تمام تلاش‌هایش. «گرایش مثبت»^۲ اصطلاحی است که دیویدسن در اینجا معرفی می‌کند و شامل انواع گوناگونی از حالت‌های ذهنی است که می‌توانند در ترکیب با باورهای خاصی دلایلی برای عمل تشکیل دهند. میل به، اصرار داشتن به، اشتیاق داشتن به، ملزم بودن به عمل کردن به نحو خاصی و مانند آن می‌توانند دلیل انجام آن عمل باشند. اما اینها دلایل خوبی نیستند و به ندرت دلایل کافی برای انجام عمل را تشکیل می‌دهند. اینها همه فقط گرایش مثبتند و تنها به ضمیمه باور، دلیل خوبی تشکیل می‌دهند.

باوری که مؤلفه دلیل است می‌تواند (۱) این باور باشد که انجام نوع خاصی از عمل وسیله‌ای است برای برآوردن آنچه شخص گرایش مثبتی به آن داشته، یا (۲) باوری باشد درباره عمل خاصی مبنی بر اینکه آن عمل از نوعی است که شخص گرایش مثبتی به آن داشته است. در صورت دوم، شخص باید باوری درباره عمل خاصی که انجام داده ذکر کند. مثلاً فرض کنید سعید یک جرعه نوشابه می‌نوشد. دلیل او برای انجام این عمل می‌تواند این باشد که او می‌خواسته جرعه‌ای نوشابه بنوشد و باور داشته که این عمل او نوشیدن یک جرعه نوشابه است.

اما برخی از اوقات، تنها ذکر باور یا میل کفایت می‌کند و ذکر یکی دیگری را هم می‌رساند. دیویدسن می‌نویسد: «یک دلیل از یک باور و یک گرایش تشکیل می‌شود، اما معمولاً ذکر هر دو لازم نیست» (Davidson, 1980: 6). اگر به من بگویی پنجره را می‌بندم تا باد سرد نیاید، لازم نیست بگویی می‌خواهی هوای اتاق سرد نشود؛ و اگر بگویی شست دست را به من نشان می‌دهی چون می‌خواهی به من توهین کنی، معنا ندارد اضافه کنی که فکر می‌کنی با نشان دادن شست به من توهین می‌کنی.

در مدعای (۱) دیویدسن در تبیینی که برای عقلانی‌سازی عمل ارائه می‌کند نقش برجسته‌ای به دلیل می‌دهد. برای توضیح (۱) در جایی که تبیین تبیینی است که عمل را با ذکر دلیل عمل عقلانی می‌کند. اصطلاح «تبیین با دلیل» را به کار می‌بریم. در این صورت مدعای (۱) را می‌توان به شکل زیر بیان کرد: (۱. الف) برای فهمیدن اینکه چگونه دلیلی از هر نوع، عمل را عقلانی می‌کند لازم و کافی است که دست کم خطوط اصلی این را دریابیم که چگونه از عقلانی‌سازی محل بحث تبیین عمل با دلیل را می‌سازیم.

1- attitude

2- pro-attitude

این مدعا در ظاهر کاذب به نظر می‌رسد. اغلب آنچه ما برای عقلانی‌سازی یک عمل ذکر می‌کنیم شامل میل و باور نیست. ما می‌توانیم عمل را با ذکر واقعیت‌های غیرروانی (او ماشین را متوقف کرد چون پلیس این را به او گفت)، ویژگی‌های شخصیتی (او پول می‌خواهد چون حریص است)، اهداف (او ساعت ۸ اینجا را ترک کرد تا به قطار ۸:۱۵ برسد) و غیره تبیین کنیم. این تبیین‌ها عقلانی‌سازی هستند زیرا با ذکر آنچه عامل برای انجام عمل مد نظر داشته عمل را تبیین می‌کنند. اما هیچ یک از این امور دلیل نیستند. بنابراین عقلانی‌سازی‌های محل بحث تبیین با دلیل نیستند.

اما در مثال‌های بالا بنابر (الف.۱) وقتی درمی‌یابیم که عامل گرایشی به اعمالی از نوع اعمال مورد بحث، و باور مناسبی درباره عملش داشته است، و عامل به واسطه اینکه آن باور و گرایش را داشته چنین عمل کرده است، نوع عقلانی‌سازی را می‌فهمیم. به این معنا که ممکن است ما عمل را بدون دانستن گرایش یا باور مشخصی که دلیل عامل را برای عمل تشکیل می‌دهند عقلانی کنیم. مثلاً «وقتی می‌شنویم که کسی از سر حرص فرزندش را فریب داده، لزوماً نمی‌دانیم که دلیل او چه بوده، اما اینکه دلیلی وجود داشته، و طبیعت کلی آن را می‌دانیم» (Davidson, 1980: 7). ما طبیعت کلی آن را می‌دانیم زیرا انواع میل، اشتیاق، اصرار و امور دیگری را که افراد حریص در معرض داشتن آنها هستند می‌شناسیم، همچنین می‌دانیم که این امیال، اشتیاق‌ها و غیره می‌توانند با باورهایی ترکیب شوند و اعمال حرص‌آمیز را نتیجه دهند.

به یک مثال دیگر توجه کنید. ما می‌توانیم یک عمل را با ذکر این واقعیت که عامل درد می‌کشد عقلانی کنیم زیرا می‌دانیم که درد کشیدن احساس نامطلوبی است، احساسی که افراد تمایل دارند از آن رها شوند، و افراد تمایل دارند کارهایی انجام دهند که از احساس نامطلوب رها شوند. واقعیت‌های غیرروانی مانند این واقعیت که پلیس به شخص دستور توقف داد فقط به شرطی می‌توانند واقعیت توقف شخص را عقلانی کنند که فرض کنیم شخص باور دارد که افسر پلیس به او دستور توقف داده، و بخواهد، تمایل داشته باشد، یا احساس کند که باید آن دستور را اجرا کند. در حقیقت واقعیت‌های غیرروانی، عمل را تنها در صورتی می‌توانند عقلانی کنند که به نحوی عامل به لحاظ روانی آنها را ثبت کرده باشد. خلاصه اینکه، تبیین عقلانی عمل، عمل را به این واسطه تبیین می‌کند که عمل دلیلی دارد و تبیین با دلیل، این تبیین عقلانی را پشتیبانی می‌کند. دیویدسن معتقد است:

(۱. ب) هر عملی دست کم یک تبیین با دلیل دارد.

برای اینکه عقلانی‌سازی عمل موفق باشد تبیین با دلیل را لازم دارد. ما می‌توانیم عملی را بدون دانستن دقیق دلیل انجام آن عقلانی کنیم؛ اما باید بدانیم که دلیلی وجود داشته است و خطوط کلی آن را بدانیم. دلیل یک عمل را عقلانی می‌کند، اگر و فقط اگر آن دلیلی باشد برای اینکه عامل چنین عمل کرد. دیویدسن مدعی (۳) را به عنوان شرط لازم اینکه دلیل، دلیل این باشد که عامل عملی را انجام داده است، معرفی می‌کند.

(۳) «د» یک دلیل برای این است که عامل، عمل «ع» را تحت توصیف «ت» انجام دهد، فقط اگر «د» شامل یک گرایش مثبت عامل به اعمال با صفت خاصی، و باور عامل به اینکه «ع»، تحت توصیف «ت»، این صفت را دارد، باشد (Davidson, 1980: 5).

از دیدگاه دیویدسن، خصوصیت عمل این است که رویدادی است که افراد آن را به دلیلی انجام می‌دهند. به عبارت دیگر، تفاوت عمل با رویداد صرف این است که عمل عمداً انجام می‌شود. اهمیت توصیفات برای نشان دادن عمل بودن یک رویداد این است که رویداد را به دلیل عامل برای انجام آن مربوط می‌سازند. مثلاً من سلاحی را شلیک می‌کنم زیرا می‌خواهم جلب توجه کنم و باور دارم که شلیک سلاح راه خوبی برای این مقصود است. توصیف این رویداد به «شلیک سلاح» با باور و میلی که دلیل شلیک سلاح را تشکیل می‌دهند سازگار است.

به بیان دیگر، برای اینکه رویدادی عمل باشد، یعنی چیزی باشد که من انجام داده‌ام نه اینکه صرفاً برای من اتفاق افتاده باشد، باید توصیفی داشته باشد که با آن توصیف عمدی است. بنابراین عمل رویدادی است که تحت توصیفی عمدی است، توصیفی که با آن با محتویات حالاتی ذهنی که دلیل آن عمل را تشکیل می‌دهند عقلانی می‌شود (cf. Eynine, 1991: 41). این مدعایی قوی است؛ زیرا نه تنها می‌گوید عمل دلیل لازم دارد، بلکه می‌گوید عملی که به دلیلی انجام شده، با توصیف خاصی عمدی نیست، مگر اینکه توصیف دلیل، آن توصیف خاص عمل را نتیجه بدهد. لازمه این مدعا این است که هر عمل عمدی دلیل مناسب خودش را دارد (cf. Stoutland, 1985: 46).

ممکن است تصور شود که اعمال غیرعمدی به خاطر دلایل انجام نمی‌شوند. سعید به طرف پدرش شلیک کرد زیرا فکر می‌کرد او همان دزد است. ما وقتی می‌گوییم او به طرف پدرش شلیک کرد چون به خطا باور داشت که او دزد است، عمل او را تبیین می‌کنیم، اما سعید دلیلی برای شلیک به طرف پدرش ندارد، او اصلاً گرایشی به شلیک کردن به طرف پدرش ندارد. در حالی که بر اساس (ب) هر عملی دست‌کم یک تبیین با دلیل دارد.

اما این اشکال به دیویدسن وارد نیست، زیرا او معتقد است که تفکیک بین عمدی و غیرعمدی اعمال را به دو دسته جدا و متمایز تقسیم نمی‌کند. بلکه به اعتقاد او هر عملی با توصیفی عمدی و با توصیف‌های دیگر غیرعمدی است (Le Pore, 1985:10). از آنجا که هر عملی، از جمله شلیک کردن سعید به طرف پدرش، تحت توصیفی عمدی است، او می‌تواند با توجه به (ب) این مثال نقض را چنین پاسخ دهد که این عمل دست‌کم تحت توصیفی که با آن توصیف عمدی است، تبیین با دلیل دارد. بدین ترتیب او می‌تواند مدعای (ب) را به این صورت درآورد:

(ج) هر عملی، تحت برخی از توصیف‌هایش، دست‌کم یک تبیین با دلیل دارد.

شرطی که در (۳) ذکر شده برای اینکه «د» دلیل عامل برای انجام عمل «ع» باشد و آن را تبیین عقلانی کند کافی نیست. ممکن است کسی گرایش مثبتی به عملی از نوع خاصی داشته باشد، باور داشته باشد که عملش از آن نوع است، و عمل را انجام دهد، و با این حال به آن دلیل آن عمل را انجام ندهد. ممکن است آن کار را به دلیل دیگری انجام داده باشد. ممکن است سعید خواسته باشد عمل لذت‌بخشی انجام دهد، باور داشته باشد که عملی لذت‌بخش است، اما آن عمل را به خاطر اینکه لذت‌بخش است انجام ندهد. چه بسا دلیل اینکه او این عمل را انجام داده این بوده که لازمه شغلش بوده است. «آنچه برای رابطه بین یک دلیل و عملی که آن دلیل آن را تبیین می‌کند اساسی است این است که عامل عمل را به سبب این انجام داده که آن دلیل را داشته است» (Davidson, 1980: 9). سعید مقاله‌ای را که برای دانشجویانش مشخص کرده بود به این سبب مطالعه نکرد که می‌خواست کار لذت‌بخشی انجام دهد و مطالعه این مقاله را لذت‌بخش می‌دانست؛ او این مقاله را به این سبب مطالعه کرد که می‌خواست شغلش را انجام دهد و باور داشت که مطالعه این مقاله جزئی از شغلش است.

دیویدسن معتقد است که «د» دلیل اینکه عامل «الف» عمل «ع» را انجام بدهد است فقط اگر «الف» «ع» را به سبب این که دارای دلیل «د» است انجام داده باشد. او معتقد است که «به سبب»^۱ در این بیان نشان‌دهنده رابطه علی است. عامل «الف» عمل «ع» را انجام داد به سبب اینکه دلیل «د» را داشت. فقط اگر داشتن دلیل «د» علت انجام عمل «ع» باشد. این دلیل مدعای (۲) است: دلیلی که یک عمل به دلیل آن انجام شده باشد علت آن عمل است.

در حقیقت دیویدسن با این استدلال چالش مهمی فراروی نافیان علیت در تبیین عمل قرار می‌دهد. اگر کسی معتقد باشد که وقتی ما عمداً عملی انجام می‌دهیم، ما دلیلی برای عمل داریم، اما آن دلیل علت عمل نیست، باید تبیینی برای دلیلی که به خاطر آن ما عمل می‌کنیم ارائه کند که غیر از علیت آن دلیل برای عمل باشد. این چالش به خصوص هنگامی شدید می‌شود که عامل دو یا چند دلیل برای انجام عمل «الف» داشته باشد، اما فقط به خاطر یکی از آنها عمل می‌کند (cf. Mele, 2003: 70). مثالی که مل برای این مورد ذکر می‌کند بدین صورت است:

«آقای آ دو دلیل برای اینکه امروز صبح چمنش را کوتاه کند دارد. یک دلیل این است که او می‌خواهد آن را این هفته کوتاه کند و باور دارد که امروز صبح مناسب‌ترین زمان است. دوم اینکه، همسایه‌اش اخیراً با سروصدای ماشین چمن‌زنی صبح زود او را به نحو آزاردهنده‌ای بیدار کرده و او اصرار دارد آن را تلافی کند، و باور دارد که اگر امروز صبح چمن را کوتاه کند به نحو مناسبی آن را تلافی کرده است. در واقع، آقای آ امروز صبح چمن را فقط به یکی از این دو دلیل کوتاه می‌کند. اگر

چنین نیست که این دلیل، نه دلیل دیگر، نقش علی مناسبی در انجام این عمل داشته است، بر چه اساسی این صادق است که او چمن را به این دلیل کوتاه کرد نه به دلیل دیگر؟» (Mele, 1997: 240). همان‌طور که دیویدسن می‌گوید: «با عجز از ارائه یک بدیل قانع‌کننده، بهترین دلیل برای طرح علی... این است که تنها این طرح است که ارائه تبیینی از (ارتباط مرموز) بین دلیل و عمل را نوید می‌دهد» (Davidson 1980, 11). به نظر دیویدسن، از آنجا که تبیین عقلانی با دلیل، عمل را با ذکر دلیل که علت عمل است تبیین می‌کند، بنابراین مدعای (۴) صادق است:

(۴) تبیین عقلانی با دلیل نوعی تبیین علی است.

ویژگی تبیین با دلیل

تفاوت تبیین با دلیل با سایر تبیین‌های علی چیست؟ تفاوت آن با سایر انواع تبیین علی این است که تبیین با دلیل، در حقیقت علتی برای عمل ذکر می‌کند که در عین حال دلیل آن عمل هم هست. اگر کسی دلیلی برای عمل کردن داشته باشد، به یک معنا مبنایی منطقی برای آن عمل دارد، بنابراین جای تعجب نیست که دیویدسن می‌گوید: «اگر عقلانی‌سازی، همان‌طور که من می‌خواهم استدلال کنم، نوعی تبیین علی باشد، در این صورت توجیه... دست کم یک ویژگی متمایزکننده [= فصل آن] است» (Davidson, 1980: 9). تبیین با دلیل، توجیهی برای عملی که تبیینش می‌کند فراهم می‌کند، دست کم توجیهی از منظر عامل. دیویدسن خاطر نشان می‌سازد که «بنابراین هر عقلانی‌سازی‌ای به معنای خاص تحویل‌ناپذیری - هرچند تا حدودی خفیف - توجیه می‌کند: از نگاه عامل، وقتی او عمل کرده، چیزی برای گفتن به نفع آن عمل وجود داشته است» (Davidson, 1980: 9). ذکر دلیل برای عمل و عقلانی‌سازی عمل با دلیل، به شرطی که باوری که تشکیل‌دهنده دلیل است صادق باشد، عمل را علاوه بر تبیین عقلانی، توجیه هم می‌کند. در حقیقت در صورتی که این شرط وجود داشته باشد، آنچه دیویدسن در اینجا آن را توجیه از منظر عامل می‌نامد، تبدیل به توجیه مطلق می‌شود. دیویدسن می‌نویسد:

«از آنجا که توجیه و تبیین یک عمل در قریب به اتفاق موارد هم‌دوش یکدیگرند، ما اغلب دلیل یک عمل را با اظهار ادعایی می‌فهمانیم که اگر صادق باشد، باور یا گرایش مربوط عامل را هم اثبات، تأیید یا پشتیبانی خواهد کرد... نقش توجیه‌کنندگی یک دلیل، با این تفسیر، مبتنی بر نقش تبیین‌کنندگی آن است، اما نه برعکس. با گذاشتن شما روی پای من، با گذاشتن من روی پای شما را نه تبیین می‌کند، نه توجیه، مگر اینکه من باور داشته باشم شما روی پای من با گذاشته‌اید. اما این باور به تنهایی، صادق باشد یا کاذب، عمل مرا تبیین می‌کند» (Davidson, 1980: 8).

و باید بیفزاییم که اگر این باور صادق باشد، این دلیل علاوه بر تبیین، عمل مرا توجیه هم می‌کند. آنچه دلیل را دلیلی برای عمل کردن به نحو خاصی می‌سازد این است که دلیل منطقی^۱ یا مبنایی برای این گونه عمل کردن (دست کم از منظر عامل) در اختیار عامل قرار می‌دهد و به این وسیله عمل را عقلانی می‌سازد.

ویژگی نظریه علی دیویدسن

نظریه دیویدسن با نظریات علی قبلی که مستلزم این بودند که قوانین شامل تبیین‌کننده و تبیین‌شونده در تبیین با دلیل وجود داشته باشند، متفاوت است. در اواسط قرن نوزدهم، در نتیجه دیدگاه هیوم درباره علیت، سنتی درباره تبیین علمی رواج یافت که یکی از مهم‌ترین دستاوردهای پوزیتیویسم به شمار می‌رود. بر اساس این سنت، تبیین علمی استدلالی است که در آن گزاره توصیف‌کننده واقعیت که باید تبیین شود از مقدماتی اخذ می‌شود که دست کم یکی از آنها قانون طبیعت است. لب این الگوی تبیین که به نام الگوی قانون فراگیر^۲ شناخته می‌شود، این است که تبیین علمی نشان می‌دهد پدیده‌ای که قرار است تبیین شود باید نتیجه قوانین عام طبیعت باشد (Kitcher, 1998: 521). به عبارت دیگر، وقوع یک رویداد زمانی تبیین می‌شود که آن رویداد موضوع قانون طبیعی قرار بگیرد یا قانون آن را پوشش دهد (Kim, 1967: 159).

یک نوع از این الگوی تبیین علمی تبیین قیاسی - قانونی^۳ است. در این نوع تبیین، استدلال قیاسی است، به نحوی که گزاره‌ای که پدیده تبیین‌شونده را توصیف می‌کند نتیجه قیاسی مقدماتی است که در تبیین ارائه می‌شوند. تبیین‌های قیاسی را می‌توان هم برای تبیین گزاره‌هایی به کار برد که واقعیت‌های جزئی را توصیف می‌کنند، و هم برای تبیین گزاره‌هایی که قانون‌مندی‌های عام را بیان می‌کنند.

میل در کتاب یک نظام منطق (۱۸۴۳)^۴ الگویی را برای تبیین بسط می‌دهد که اکنون به نام «الگوی قیاسی» خوانده می‌شود. همپل نیز در مقالاتی که بعدها با عنوان ابعاد تبیین علمی (۱۹۶۵)^۵ انتشار یافت از الگوی قانون فراگیر به تفصیل بحث و دفاع می‌کند.

الگوی قانون فراگیر همپل همه انواع مختلف تبیین علمی را تابع الگوی واحدی می‌داند. او این الگو را میان تبیین‌های انواع پدیده‌ها (اعم از رویدادها، قوانین، ویژگی‌ها، گرایش‌ها، رفتار حیوان و عمل انسان) در انواع علوم (اعم از تاریخ، زیست‌شناسی، فیزیک، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و شیمی)

1- Rationale

2- The covering-law model

3- deductive-nomological explanation

4- Mill, John Stuart, A System of Logic, London, 1843

5- Hempel, Carl G., Aspects of Scientific Explanation, New York: Free Press, 1965

مشترک می‌دانند. از این رو، تفاوتی اساسی بین تبیین فیزیکی یا شیمیایی یک رویداد، و تبیین روانشناختی یا تاریخی عمل انسان وجود ندارد. همپل می‌خواهد نشان دهد که تبیین عمل با دلیل عامل همان ساختار تبیین علمی را دارد، یعنی تبیین علی است: «تبیین عمل... اگر به نحو مناسبی تقریر شود، مطابق با شرایط تبیین علی است» (Hempel, 1965: 255).

تبیین علی از الگوی قانون فراگیر تبعیت می‌کند و یک قانون لازم دارد: «تبیین علی نوعی تبیین قیاسی - قانونی است؛ زیرا اگر قوانین عامی وجود داشته باشند که رویداد یا دسته‌ای از رویدادها را به گونه‌ای به (اثری) مربوط سازند که با فرض توصیفی از رویدادهای مقدم، وقوع اثر را با کمک قوانین بتوان استنتاج کرد، می‌توان گفت که اولی علت دومی است» (Hempel, 1965: 300-301).

پشتوانه این الگوی قانونی تبیین، این اصل عام است که چیزی جز قانون عام طبیعت، که یک شرطیه کلیه است، و صدق آن نه ضروری است و نه پیشینی، نمی‌تواند امکان تبیین موجه واقع شدن رویداد خاصی یا ذکر رویداد دیگری به عنوان علت آن را فراهم کند.

بر این اساس، نظریه علی عمل همپل تبیین عمل را، مانند تبیین سایر پدیده‌های طبیعی، مستلزم استناد به قوانین می‌داند. قوانینی که شامل تبیین‌کننده و تبیین‌شونده هستند، از سوی دیگر، دیویدسن منکر قانون‌مندی ذهن است. در واقع، این لازمه‌ای است که دیویدسن برای پرهیز از آن به دنبال ساختن و پرداختن نظریه جدیدی درباره علیت دلیل برای عمل بود. او با کمک گرفتن از نظریه‌اش درباره رویداد به عنوان امر جزئی قابل توصیفات متعدد و نیز نظریه‌ای که درباره علیت و تبیین علی مطرح کرده بود، درصدد جمع بین علیت دلیل برای عمل و انکار قانون‌مندی ذهن برمی‌آید.

دیویدسن اصل قانون‌مندی علیت را تصدیق می‌کند و می‌پذیرد که ارتباطات علی جزئی قانون لازم دارند. او می‌گوید برای اینکه «الف» علت «ب» باشد لازم است «قانونی وجود داشته باشد که رویدادهای محل بحث را شامل شود» (Davidson, 1980: 18)، اما او بین دو روایت از این لزوم تفکیک می‌کند: آن مدعا ممکن است به معنای این باشد که «الف سبب ب شد» مستلزم قانون خاصی است که شامل محمول‌های به کار رفته در توصیف‌های «الف» و «ب» است، یا ممکن است به معنای این باشد که «الف سبب ب شد» مستلزم وجود قانونی علی باشد که توصیف‌های صادق از «الف» و «ب» آن را محقق می‌کنند (Davidson, 1980: 16).

بخش دوم ضعیف‌تر از بخش اول است، زیرا لازمه بخش اول است اما مستلزم آن نیست. دیویدسن می‌گوید: «تنها روایت دوم را می‌توان با اکثر تبیین‌های علی سازگار کرد: این روایت با عقلانی‌سازی هم به خوبی سازگار است» (Davidson, 1980: 17). ارتباطات علی مستلزم قانون هستند، اما «ما می‌توانیم مطمئن باشیم که قوانینی که وجود آن‌ها برای اینکه دلایل علل اعمال باشند

لازم است به مفاهیمی نمی‌پردازند که عقلانی‌سازی باید به آن‌ها بپردازد» (Davidson, 1980: 17). او می‌گوید: «اگر علل یک دسته از رویدادها (اعمال) در دسته خاصی (دلایل) قرار بگیرند و برای پشتیبانی هر گزاره علی جزئی قانونی وجود داشته باشد، از اینجا نتیجه نمی‌شود که قانونی وجود دارد که رویدادهای دسته‌بندی شده با عنوان دلایل را با رویدادهای دسته‌بندی شده با عنوان اعمال مرتبط سازد. دسته‌بندی‌ها حتی می‌توانند عصب‌شناختی، شیمیایی، یا فیزیکی باشند» (Davidson, 1980: 17).

نقطه جدایی دیویدسن از همپل در همین جاست. در حقیقت، دیویدسن برای اینکه تبیین با دلیل تبیین علی باشد قانونی را لازم نمی‌داند که دلیل و عمل را به وصف دلیل و عمل به یکدیگر مربوط بسازد، بلکه کافی است دلیل و عمل با توصیفات دیگری، مثلاً توصیفات فیزیکی یا شیمیایی به وسیله یک قانون به یکدیگر مربوط شوند.

اما راه حل دیویدسن با مشکلی مواجه است. اشکال در اینجا است که امکان اینکه دلیل، علت دانسته شود مبتنی بر این فرض است که لازم نیست میل و باور را دلیل بدانیم و عمل را عمل. در واقع، اگر بخواهیم این رویدادها را مصداق یک فرایند علی بدانیم، باید آن‌ها را رویدادهای فیزیکی غیرالتفاتی بدانیم، زیرا رویدادهای التفاتی میل، باور و عمل «انعکاسی در جهان فیزیکی ندارند». معنای این مطلب این است که در مدل دیویدسن برای عمل دو تبیین کاملاً متفاوت وجود دارد که با تکلف در یک تبیین گنجانده شده‌اند. یکی تبیین التفاتی عمل بر حسب میل و باور که تبیین غیرعلی است و عمل را به عنوان عمل با گنجاندن آن در چارچوب ذهنی تبیین می‌کند. دیگری تبیین علی مؤلفه رفتاری عمل (حرکت بدنی) که به حالات روانی میل و باور به عنوان رویدادهای فیزیکی و غیرمحتوادر که مصداق قوانین فیزیکی هستند متصل می‌شود. در این صورت یک تبیین علی و التفاتی نداریم، بلکه دو تبیین کاملاً متفاوت داریم، با دو تبیین‌کننده و دو تبیین‌شونده متمایز: یکی تبیین علی و غیرالتفاتی حرکت فیزیکی، و دیگری تبیین التفاتی و غیرعلی عمل. در حالی که دیویدسن ادعا می‌کرد که تبیین عمل با دلیل نه تنها تبیین عقلانی است، بلکه در عین حال علی است.

به نظر می‌رسد این راه حل به سرانجام نمی‌رسد. راه حل دیگری که در آثار دیویدسن می‌توان از آن سراغ گرفت مبتنی است بر دست کشیدن از اصل قانون‌مندی علیت در تبیین علی عمل. در واقع، در این راه حل، دیویدسن برای جمع بین انکار قانون‌مندی ذهن و دفاع از علی بودن تبیین عقلانی عمل، موضع نرمی درباره تبیین علی اتخاذ می‌کند. او در واقع طیفی از درجات ممکن را برای تبیین علی در نظر می‌گیرد. عالی‌ترین تبیین زمانی فراهم می‌شود که قانونی علی وجود داشته باشد که تبیین‌کننده و تبیین‌شونده مصداق آن باشند. او می‌گوید: «ابتدایی‌ترین تبیین یک رویداد علت آن را بیان می‌کند؛ تبیین مفصل‌تر ممکن است چیز بیشتری در اختیار قرار دهد، یعنی یا با فراهم ساختن یک

قانون مربوط یا با ارائه دلایل باور به وجود چنین قانونی از یک مدعای علی جزئی دفاع کند. اما این تصور که اگر قانونی فراهم نشود تبیین در کار نیست، خطا است» (Davidson, 1980: 17).

دیویدسن همچنین می‌گوید: «تبیین علی در جایی که رویدادها به نحوی توصیف شده‌اند که ما می‌توانیم از قوانین یا سایر معلومات علی قیاس یا به هر نحو استنتاج کنیم که رابطه علی است وجود دارد» (Davidson, 1980: 155). نکته تعبیر (معلومات علی) این است که معرفتی که چنین استنتاجاتی را ممکن می‌سازد غیر از معرفت به قوانین علی دقیق است. دیویدسن در استدلال علیه وجود قوانین روانی - فیزیکی و روانی، بین قوانین حقیقی و تعمیم‌های صرف تمیز می‌نهد و وجود تعمیم‌های روانی - فیزیکی و روانی را ممکن می‌شمارد. دلیل آن این است که اگر قوانین حقیقی وجود ندارند که دلایل با آن قوانین بتوانند اعمال را تبیین علی کنند، ممکن است تعمیم‌های صرف این نقش را ایفا کنند. به نظر می‌رسد دیویدسن در عبارت زیر درصدد بیان چنین مقصودی باشد:

«اگر رویدادی از یک نوع ذهنی خاص معمولاً همراه با رویدادی از یک نوع فیزیکی خاص باشد، این اغلب دلیل خوبی است برای اینکه انتظار داشته باشیم سایر موارد هم تقریباً به نحو متناسب همان‌طور باشند. تعمیم‌هایی که این حکمت عملی^۱ را تحقق می‌بخشند پذیرفته شده است که تنها به نحو تقریبی صادقند؛ یا آنها را صراحتاً در قالب احتمالی بیان می‌کنند، یا با قیود بسیاری در برابر مثال‌های نقض حفظ می‌کنند» (Davidson, 1980: 218-219).

پس تعمیم‌هایی وجود دارند که تبیین یا دلیل را تبیین علی می‌کنند. نسبت دادن یک میل، مثلاً میل به خرد کردن یک حلزون، به شخصی، در قوه این است که بگوییم او هرگاه فکر کند عملی به خرد شدن یک حلزون منتهی می‌شود، به انجام آن عمل گرایش دارد. این یک قانون نیست، زیرا با ورود گرایش، دیگر نمی‌توان با مثال نقض آن را نقض کرد، اگر شخص در فرض داشتن مجال حلزون را خرد نکند، لازمه‌اش این نیست که او میل به این کار نداشته است. بدین قرار حالاتی ذهنی مانند میل به عنوان استعداد^۲ عمل کردن به نحو خاصی دانسته می‌شوند. استعدادها هم به نوبه خود اساساً علی هستند؛ آنها حالاتی هستند که انواعی از رفتار را در شرایط خاصی سبب می‌شوند.

البته استعدادها در تبیین‌های فیزیکی هم نقش دارند. قابلیت حل شدن استعدادی است برای حل شدن هنگام قرار گرفتن در آب. هنگامی که می‌خواهیم حل شدن یک حبه قند را هنگام قرار گرفتن در آب تبیین کنیم، می‌توانیم این کار را با توجه به قابل حل بودنش انجام دهیم. اما بسیاری از فیلسوفان معتقدند تبیین با استفاده از استعداد اصلاً تبیین نیست (cf. Evnine, 1991: 50).

1- practical wisdom

2- disposition

دیویدسن می‌پذیرد که تبیین با استفاده از استعدادها «علم عالی نیست، اما پوچ هم نیست» (Davidson, 1980: 274). علم عالی نیست، زیرا خرد شدن حلزون فی نفسه نیازی ندارد که با یک استعداد زیرین تبیین شود، همانطور که حل شدن در آب نیازی به تعلیل به قابل حل بودن ندارد. پوچ هم نیست زیرا اینکه عملی معلول یک استعداد زیرین باشد یا نه اغلب برای ما مهم است. مثلاً دانستن اینکه عمل شما در خرد کردن حلزون نتیجه یک استعداد یا گرایش بوده است، مانع از این خواهد شد که اجازه بدهم شما به حلزون‌های خانگی من نزدیک شوید؛ اما اگر بدانم که آن عمل نتیجه یک تکانه الکتریکی اتفاقی در مغز شما بوده است، چنین نخواهم کرد. افزون بر این، اگر عملی را با ارجاع به آن حالت ذهنی خاصی که علت آن بوده تبیین کنیم، نه تنها خواهیم دانست که آن عمل نتیجه یک گرایش کلی بوده است، بلکه این را هم خواهیم فهمید که کدام یک از گرایش‌های بسیاری که می‌توانسته‌اند علت آن باشند واقعاً علت آن بوده‌اند. در این صورت خواهیم توانست تصویری از اعمال دیگری که ممکن است آن عامل در شرایط گوناگون انجام دهد، داشته باشیم (cf. Eynine, 1991: 51).

در نهایت، دیویدسن می‌پذیرد که تعمیم‌های مندرج در استعدادهایی علی مانند باور و میل استحقاق قانون نامیده شدن را دارند، اما می‌نویسد: «قوانینی که امر ذهنی و امر فیزیکی را مربوط می‌سازند مانند قوانین فیزیک نیستند» (Davidson, 1980: 45). زیرا تعمیم‌هایی روانی - فیزیکی و روانی که در تبیین با دلیل از آن‌ها استفاده می‌شود از مثال‌های نقض مصون هستند و ماهیت دقیقی ندارند. ذهن موضوع قوانین دقیق و تعین‌گرایانه‌ای نیست که امر فیزیکی موضوع آنهاست و این نتیجه با مفاد اصل قانون‌مند نبودن ذهن کاملاً سازگار است.

نتیجه‌گیری

دیویدسن از یک سو، دلیل را علت عمل می‌داند و معتقد است تبیین عمل با دلیل تبیین علی است. اما از سوی دیگر، منکر قانون‌مندی ذهن است، و در نتیجه نمی‌پذیرد که رابطه قانون‌مندی از آن دست که در فیزیک بنیادین وجود دارد بین دلیل و عمل وجود داشته باشد. نتیجه این نظریه، فارغ از اشکالاتی که به آن وارد کرده‌اند، این است که ساختار علوم انسانی و علوم فیزیکی یکسان است و هر دو دسته علوم از منطق واحدی در تبیین تبعیت می‌کنند؛ تبیین پدیده‌ها در علوم فیزیکی و علوم انسانی علی است، با این تفاوت که در علوم فیزیکی این تبیین از قوانین دقیق بهره می‌برد، اما در علوم انسانی تعمیم صرف جایگزین قانون می‌شود.

شبهات این نظریه با دیدگاه پوزیتیویست‌ها در این است که هر دو، تبیین عمل را به وسیله حالات ذهنی تبیین علی می‌دانند و معتقدند منطق واحدی بر روانشناسی و فیزیک حاکم است، اما در این نکته

تفاوت دارند که همپل این تبیین را قانون‌مند می‌داند، اما دیویدسن غیرقانون‌مند. از سوی دیگر، هر چند دیویدسن مانند فیلسوفان ویتگنشتاینی منکر قانون‌مندی رابطه بین دلیل و عمل است، بر خلاف آنها تبیین عمل با دلیل را صرفاً تبیین عقلانی نمی‌داند، بلکه معتقد است این تبیین در عین حال علی است.

منابع

- 1- Carnap, Rudolf (1932) "Psychology in Physical Language", reprinted in A. J. Ayer (ed.) *Logical Positivism*, pp. 165-98. Glencoe, Illinois: The Free Press, 1959.
- 2- Davidson, Donald, *Essays on Actions and Events*, Oxford: Clarendon Press, 1980.
- 3- Eynine, Simon, *Donald Davidson*, Stanford, California: Stanford University Press, 1991.
- 4- Hempel, Carl G., *Aspects of Scientific Explanation*, New York, Free Press, 1965.
- 5- Kim, Jaegwon, "Events as Property Exemplifications", in M. Brand and D. Walton (eds) *Action Theory*, pp. 159-77. Dordrecht: Reidel, 1976.
- 6- Kitcher, Philip, "Explanation" in Edward Craig (ed), *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, 1998.
- 7- Lepore, E. and MacLaughlin, B., "Actions, Reasons, Causes, and Intentions", in Lepore, E. and MacLaughlin, B. (eds) *Actions and Events: Perspectives on the Philosophy of Donald Davidson*, Oxford: Blackwell, 1985.
- 8- Mele, Alfred, "Philosophy of Action" in Kirk Ludwig (ed) *Donald Davidson*, Cambridge: Cambridge University Press, 2003.
- 9- Mele, Alfred, "Agency and Mental Action", *Philosophical Perspectives*, 11, 231-49, 1997.
- 10- Mill, John Stuart, *a System of Logic*, London, 1843.
- 11- Stoutland, Frederieck, "Davidson on Intentional Behavior", in Lepore, E. and MacLaughlin, B. (eds) *Actions and Events: Perspectives on the Philosophy of Donald Davidson*, Oxford: Blackwell, 1985.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی